

Reduction of Demand and Withdrawal of Petition and Dispute in the Process of Complaining About Civil Verdicts

Mahdi Hasanzadeh

Associate professor of Private Law, Law Faculty, University of Qom, Qom, Iran.

Abstract

Article 98 of the Code of Civil Procedure allows for a reduction of the demand at all stages of the proceedings. The meaning of “all stages of the proceedings” in this article, as well as the status of the reduction of the petition for complaints, needs to be examined and analyzed. Pursuant to Articles 363 and 415 of the Code of Civil Procedure, the withdrawal of the appeal and the appeal in the Supreme Court is declared unimpeded. However, we do not have a provision in the law regarding the withdrawal of other complaints, as well as the status of the withdrawal of the initial lawsuit in the appeals process. Sharing the nature of the reduction of the claim and the withdrawal of the petition and litigation requires that they be subject to the harmonized rulings, but in law and views, these two institutions have been treated differently and reciprocally, in this way despite accepting the reduction of the initial claim in the complaint process from the verdicts, the withdrawal of the initial lawsuit in these stages has been faced with doubts and opposition, and on the contrary, despite the acceptance of the withdrawal of the appeal and the appeal in the Supreme Court, the reduction of the request of these lawsuits faces questions and ambiguities.

Keywords: Complaint of civil judgment, Reduction of demand, Stages of the proceedings, Withdrawal of petition, Withdrawal of lawsuit



Article Type:

Original Research


Pages: 139-170

Received: 2022 Juan 06

Revised: 2023 September 15

Accepted: 2023 November 09



 This is an open access article under the CC BY licens.

*Corresponding Author: m.hasanzadeh@qom.ac.ir

کاهش خواسته و استرداد دادخواست و دعوا در مراحل شکایت از آرای مدنی

مهدی حسن زاده

دانشیار حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران.

چکیده

ماده ۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی کاهش خواسته در تمام مراحل دادرسی را مجاز اعلام کرده است. منظور از «تمام مراحل دادرسی» در این ماده و همچنین وضعیت کاهش خواسته دادخواست شکایات از آراء، نیاز به بررسی و تحلیل دارد. به موجب مواد ۳۶۳ و ۴۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی نیز استرداد دادخواست تجدید نظر و دادخواست فرجام، بلامانع اعلام شده است. ولی در خصوص استرداد دادخواست شکایت های دیگر و همچنین وضعیت استرداد دعوای بدوی در مراحل شکایات از آراء، حکمی در قانون یافت نمی شود. تناسب یا اشتراک ماهیت کاهش خواسته و استرداد دادخواست و دعوا، اقتضا دارد که این نهادها تابع احکام هماهنگی باشند، ولی در قانون و دیدگاه ها، با آن ها به نحو متفاوت و متقابلی رفتار شده است، به این ترتیب که با وجود پذیرش کاهش خواسته بدوی در مراحل شکایت از آراء، استرداد دعوای بدوی در این مراحل، با تردید و مخالفت مواجه شده است و در مقابل، با وجود پذیرفته شدن استرداد دادخواست تجدید نظر و فرجام، کاهش خواسته این دادخواست ها با سؤال و ابهام روبرو است. بررسی موضوع نشان می دهد که کاهش خواسته و استرداد دادخواست مراحل شکایت از آراء لازم است پذیرفته شود، ولی کاهش یا استرداد دعوای بدوی در مراحل شکایت از آراء، اگر پذیرفته شود لازم است همراه با صدور قرار سقوط دعوا باشد تا امکان اقامه مجدد دعوا باقی نماند.

واژگان کلیدی: استرداد دادخواست، استرداد دعوا، شکایت از رأی مدنی، کاهش خواسته، مراحل

دادرسی



نوع مقاله: علمی پژوهشی

صفحات: ۱۷۰-۱۳۹

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۶

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۴/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۸



تمامی حقوق انتشار این مقاله، متعلق به نویسنده است.

درآمد

قانونگذار در ماده ۹۸ ق.آ.د.م. «کاهش خواسته» را در تمام مراحل دادرسی، مجاز اعلام کرده است. قید «تمام مراحل دادرسی» در این ماده، محل بحث واقع شده که آیا منحصر به مراحل بدوی و تجدیدنظر است یا فرجام را هم دربر می‌گیرد، همچنین شمول آن بر سایر شکایات (واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث) نیاز به تأمل و بررسی دارد. سؤال مهم دیگر این است که کاهش خواسته در مرحله شکایت از رأی، ناظر به کاهش خواسته بدوی در مرحله شکایت از رأی است یا مربوط به کاهش خواسته دادخواست شکایت از رأی یا هر دوی آن‌ها؟

در خصوص استرداد در مرحله شکایت از رأی نیز ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م. استرداد دادخواست تجدیدنظر را به صراحت، مجاز اعلام کرده و امکان استرداد دادخواست فرجام هم از ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م. فهمیده می‌شود. اما در سایر شکایات از آراء (واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث) با سکوت قانون مواجه هستیم. نکته مهم دیگر وضعیت استرداد دعوای بدوی در مرحله شکایات از آراء است که قانونگذار در هیچ یک از شکایات از آراء، حکمی در این زمینه بیان نکرده است.

رابطه کاهش خواسته و استرداد دادخواست و دعوا و مقایسه احکام مربوط به این دو نهاد در مرحله شکایات از آراء نیز مسأله مهمی است که مطالعه آن لازم است و با وجود اشتراک این دو نهاد از نظر ماهیتی، هم در قانون و هم در دیدگاه‌ها، به نحو متفاوت و متقابلی در مورد آن‌ها عمل شده است.

فرضیه این تحقیق عبارت است از این که سنخیت و قرابت کاهش خواسته و استرداد دادخواست و دعوا، اقتضا دارد راه حل‌های هماهنگی در خصوص این نهادها ارائه نماییم و در این خصوص لازم است بر این باور باشیم که استرداد دادخواست هر یک از شکایات از آراء و کاهش خواسته آن‌ها بلامانع است، ولی در تأیید و پذیرفتن استرداد یا کاهش خواسته اصلی (بدوی) در مراحل شکایات از آراء باید احتیاط کرد و در صورت

پذیرفتن آن، لازم است قائل به لزوم صدور قرار سقوط دعوا شویم تا مانع تجدید و از سر گیری دادرسی شود.

موضوع این تحقیق، با ویژگی هایی که ذکر شد، پیش از این مورد مطالعه قرار نگرفته است. با وجود این در برخی از سوابق، به مطالعه موضوع استرداد دادخواست یا دعوا پرداخته شده که با موضوع این تحقیق کاملاً متفاوت است. نزدیکترین سابقه، مقاله آقای علی طهماسبی با عنوان «قواعد استرداد دادخواست تجدیدنظر در فرض تعدد طرفین دعوا» (مجله تعالی حقوق، شماره نخست، پاییز ۱۳۹۷) است که در آن بر یک حالت ویژه یعنی استرداد دادخواست تجدیدنظر در فرضی که طرفین تجدیدنظرخواهی، متعدد هستند تمرکز کرده است. این حالت، موضوع بررسی در تحقیق حاضر نیست. همین نویسنده در مقاله دیگری با عنوان «قواعد استرداد دادخواست و دعوی بدوی در فرض تعدد اصحاب دعوا» (دو فصلنامه دیدگاههای حقوق قضایی، شماره ۷۳ و ۷۴، بهار و تابستان ۱۳۹۵) تدوین کرده است که مربوط به مرحله بدوی دادرسی است و کاملاً از موضوع تحقیق حاضر خارج است. همکارگرمی دیگر جناب آقای فریدون نهرینی در مقاله ای با عنوان «زوال دادرسی به جهت استرداد دعوا» (مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۷۰) نگاشته است که در آن به طور کلی به مبحث استرداد دادخواست و دعوا در حقوق ایران و انگلیس پرداخته است و بحثی از استرداد در مراحل شکایت از رأی که موضوع تحقیق حاضر است نکرده است.

در این تحقیق، ابتدا کاهش خواسته در مراحل شکایت از رأی (در دو قسمت؛ نخست: کاهش خواسته بدوی در مراحل شکایت از رأی و دوم: کاهش خواسته دادخواست شکایات از آراء) بررسی می شود. سپس، موضوع استرداد دادخواست و دعوا (در دو قسمت؛ نخست: استرداد دادخواست و دعوی بدوی در مراحل شکایت از رأی و دوم: استرداد دعوی بدوی در مراحل شکایت از رأی) مطالعه می گردد. مقایسه مطالب مربوط به کاهش خواسته و استرداد دادخواست و دعوا در مراحل شکایت از رأی نیز در ضمن

مباحث انجام می شود.

۱- کاهش خواسته در مراحل شکایت از رأی

کاهش خواسته در مراحل شکایت از رأی به دو صورت قابل تصور است؛ کاهش خواسته بدوی در مرحله شکایت از رأی و کاهش خواسته دادخواست شکایت از رأی. حالت نخست بیشتر شناخته شده و مورد قبول واقع شده است، ولی حالت دوم کمتر شناخته شده و وضعیت آن بیشتر محل ابهام و تردید است.

۱-۱- کاهش خواسته اصلی (بدوی) در مراحل شکایت از رأی

کاهش خواسته دعوای بدوی در مراحل شکایت از آراء را ابتدا در طرق عادی شکایت از آراء و سپس در طرق فوق العاده بررسی می کنیم و در طرق عادی، چون مباحث کاهش خواسته در تجدیدنظر بیشتر و تعیین کننده است، ابتدا به بررسی در این طریق شکایت از رأی و سپس به وضعیت و خواهی در این خصوص پرداخته می شود.

۱-۱-۱- کاهش خواسته در طرق عادی شکایت از آراء

کاهش خواسته بدوی در تجدیدنظر با بحث و مخالفتی مواجه نشده و مورد تأیید واقع شده است (شمس، ۱۳۸۹، ص ۱۵۷؛ حیاتی، ۱۳۹۰ الف، ص ۷۷؛ مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۴۳۳؛ مهاجری، ۱۳۹۰، ص ۲۵۹؛ زراعت، ۱۳۸۹، ص ۲۸۸). این مطلب با توجه به عبارت «در تمام مراحل دادرسی» در ماده ۹۸ ق.آ.د.م. قابل تأیید است و به نظرمی رسد در این که مرحله تجدیدنظر، مشمول عبارت یاد شده است و قانونگذار به آن نظر داشته است، نمی توان تردید کرد.

مبنای این که قانونگذار، کاهش خواسته را محدود به مرحله اول دادرسی یا مقطعی از آن نکرده است، این است که ابتکار دعوای مدنی را در دست خواهان می داند

و همانطور که شروع رسیدگی به دعوا را منوط به درخواست فرد یا افراد ذینفع کرده است (ماده ۲ ق.آ.د.م.)، ادامه رسیدگی را نیز مشروط به باقی بودن خواهان بر درخواست خود کرده است. لازمه چنین شرطی، این است که در صورت انصراف خواهان از درخواست خود، رسیدگی ادامه پیدا نکند، اعم از این که چنین انصرافی در مرحله بدوی باشد یا تجدیدنظر. با کاهش خواسته، خواهان از درخواست خود، به صورت جزئی انصراف می دهد. البته قانونگذار، شبیه عبارتی که در ماده ۹۸ ق.آ.د.م. در خصوص کاهش خواسته آورده، درباره استرداد دعوا - که حاوی انصراف خواهان از تمام درخواست خود است - نیاورده است. به همین خاطر، وضعیت استرداد دعوی بدوی در مرحله تجدیدنظر، مشخص نیست و قابل تحلیل است.

کاهش خواسته با استرداد دادخواست و استرداد دعوا، از این نظر، مشترک است که هم در کاهش و هم در استرداد، خواهان از درخواست خود - که مجوز دادگاه برای شروع رسیدگی به دعوا بر اساس ماده ۲ ق.آ.د.م. است - منصرف می شود. تفاوت در مقدار انصراف است، به این ترتیب که برخلاف استرداد دادخواست و استرداد دعوا که در آن، خواهان از تمام درخواست و خواسته خود، منصرف می شود، در کاهش خواسته، این انصراف نسبت به قسمتی از خواسته است و ناظر به تمام آن نیست.

با در نظر گرفتن وجه مشترک کاهش خواسته و استرداد دعوا در ویژگی اصلی آن ها که انصراف خواهان از درخواست و خواسته است، برخورد متفاوت قانون آیین دادرسی مدنی با این دو نهاد، قابل تأمل و سؤال برانگیز است.

تفاوت کاهش خواسته و استرداد دعوا، زمانی بسیار ناچیز و اندک به نظر می رسد که توجه شود در کاهش خواسته، قانونگذار، حد مشخصی برای کاهش تعیین نکرده است؛ بنابراین کاهش به هر میزانی امکانپذیر است، تا وقتی که به تمام خواسته منتهی نشود. شباهت کاهش خواسته و استرداد دعوا به حدی است که در برخی از مصادیق، شمول عنوان کاهش خواسته یا استرداد دعوا، محل تأمل است. از این قبیل است جایی

که خواهان، انصراف خود را نسبت به یکی از چند خواسته، اعلام می کند. در این خصوص گفته شده؛ چنین اقدامی کاهش خواسته محسوب نمی شود، بلکه مشمول استرداد دعوا است (مهاجری، ۱۳۹۰، ص ۲۵۹؛ زراعت، ۱۳۸۹، ص ۲۹۱). این نظر، قابل تأیید است؛ زیرا در کاهش خواسته، خواهان از قسمتی از خواسته، اعلام انصراف می کند و در قسمت دیگر، درخواست خواهان برای ادامه رسیدگی، باقی می ماند. اما در حالت انصراف از یکی از خواسته ها، خواهان از تمام یک خواسته منصرف می شود و در خصوص تمام خواسته یا خواسته های دیگر، درخواست خواهان باقی می ماند. در چنین وضعیتی، نسبت به هیچ یک از خواسته ها، کاهش صورت نگرفته است، بلکه با انصراف از تمام یک خواسته، خواهان، آن خواسته و دعوای آن را مسترد کرده است.

محدودیت قائل نشدن برای کاهش خواسته در مرحله بدوی و تجدیدنظر و واگذار کردن آن به خواهان، می تواند از این نظر مورد انتقاد واقع شود که اگرچه دادرسی با ابتکار خواهان آغاز می شود، اما با ادامه دادرسی و مشارکت خوانده در آن، خوانده نیز به خاطر وقت و هزینه ای که صرف دفاع از دعوای مدعی می کند، حق بر دعوا پیدا می کند و چه بسا او نفع خود را در ادامه دادرسی و تعیین تکلیف دعوا ببیند. پس منطقی این است که اختیار خواهان در کاهش خواسته، بدون محدودیت نباشد، بلکه از مقطعی از دادرسی با لحاظ نفع خوانده، اختیار خواهان برای کاهش خواسته، محدود شود. بر همین اساس است که ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. در بند (ج)، استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات را مشروط به رضایت خوانده یا انصراف کلی از دعوا کرده است. علاوه بر این، مصلحت دادگاه هم به خاطر وقت و امکاناتی که برای رسیدگی به دعوا، صرف کرده است، لازم است مورد توجه قرار گیرد. بنابراین، اگر قانونگذار، کاهش خواسته را پس از پایان دادرسی و صدور حکم بدوی، به خاطر وقت و امکاناتی که صرف رسیدگی کامل به موضوع شده است، ممنوع اعلام کند، دور از منطوق و عدالت، اقدام نکرده است.

ممکن است گفته شود، برای رعایت نفع خوانده و دادگاه، می توان برای کاهش

خواسته در مقاطع پایانی مرحله بدوی و همچنین در مرحله تجدیدنظر، ضمانت اجرای صدور قرار سقوط دعوا در بخش کاهش داده شده را در نظر گرفت. این مطلب، اگرچه حاوی نوعی محدودیت برای خواهان است، اما حاوی این ایراد است که صدور قرار سقوط دعوا، مستلزم منتفی شدن دائمی رسیدگی به دعوا، بدون حل و تعیین تکلیف آن است و این موضوع با فلسفه دادرسی، سازگار نیست؛ زیرا نظام دادرسی به خاطر این است که اشخاص در موارد اختلاف، به وسایل شخصی متوسل نشوند، بلکه برای تعیین تکلیف و حل اختلاف به محاکم مراجعه کنند، حال اگر بر اساس مقررات دادرسی، افراد از مراجعه به دادگاه برای حل اختلاف، ممنوع شوند و اختلافات، حل نشده باقی بماند، زمینه برای توسل به وسایل شخصی که صدمه به نظم جامعه را در پی دارد، فراهم می شود. پس لازم است در پیش بینی قرار سقوط دعوا، به موارد ضروری و به حداقل اکتفا شود و از به کارگیری گسترده آن، خودداری شود.

با وجود آنچه که گفته شد، ماده ۹۸ ق.آ.د.م به امکان کاهش خواسته در تمام مراحل دادرسی، تصریح کرده است و معلوم است که با کاهش خواسته، دادرسی نسبت به مقدار کاهش یافته، ادامه پیدا نمی کند. اما در خصوص شکل این توقف رسیدگی و اثر کاهش خواسته در دادرسی، قانونگذار سکوت کرده است. با توجه به شباهت کاهش خواسته و استرداد دعوا - به شرحی که گفته شد - می توان از مقررات مربوط به استرداد دعوا کمک گرفت و به استناد وحدت ملاک ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م، قائل شد که با کاهش خواسته توسط خواهان در مرحله بدوی، دادگاه حسب مورد با صدور قرار ابطال دادخواست، رد دعوا یا سقوط دعوا در مقدار کاهش یافته، رسیدگی را در مقدار باقی مانده، ادامه می دهد.

در خصوص کاهش خواسته بدوی در مرحله تجدیدنظر نیز در صورتی که دادگاه بدوی وارد ماهیت دعوا شده و حکم صادر کرده باشد، با استناد به قیاس اولویت بند (ج) ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. و با توجه به وقتی که از دادگاه بدوی صرف شده و رسیدگی ای

که نسبت به تمام خواسته، انجام شده و منتهی به صدور حکم شده است، منطقی این است که بر این باور باشیم که کاهش خواسته در مرحله تجدیدنظر مشروط به انصراف کلی از قسمت کاهش داده شده باشد و دادگاه تجدیدنظر، در مقدار کاهش یافته، با نقض حکم صادر شده، قرار سقوط دعوی خواهان را صادر نماید. در این خصوص حتی می توان به دلایلی که اشاره شد، نظر به عدم تأثیر رضایت خواننده بدوی به کاهش خواسته بدوی در تجدیدنظر داد. روشن است که وقتی قانونگذار برای استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات در مرحله بدوی، محدودیت ایجاد کرده و با مقرر کردن قرار سقوط دعوا (در صورت عدم رضایت خواننده به استرداد دعوا) راه اقامه مجدد دعوا و سوء استفاده احتمالی خواهان را بسته است، قابل قبول نیست که با کاهش خواسته در مرحله تجدیدنظر - که در واقع استرداد جزئی دعوا است - دادگاه تجدیدنظر قرار سقوط دعوا صادر نکند، بلکه با صدور قرار رد دعوا، راه اقامه مجدد دعوا در بخش کاهش داده شده و سوء استفاده احتمالی خواهان را باز بگذارد. با صدور قرار سقوط دعوا، اگرچه اعتبار امر مختوم ایجاد نمی شود، ولی دعوا به سبب سقوط و از بین رفتن، قابلیت اقامه مجدد را از دست می دهد (نهرینی، ۱۳۹۴، ص ۱۲۲).

در خصوص آنچه که گفته شد فرق نمی کند حکم بدوی به نفع خواهان یا به ضرر او صادر شده و خواهان بدوی، تجدیدنظر خواه یا تجدیدنظر خوانده باشد؛ چون در هر دو حالت، با کاهش خواسته بدوی در تجدیدنظر، دادگاه تجدیدنظر، حکم صادر شده (به نفع یا به ضرر خواهان) را در قسمت کاهش خواسته، نقض می کند و با استدلالی که شد، قرار سقوط دعوا در آن قسمت صادر می کند.

اما اگر دادگاه بدوی، قرار صادر کرده و رأی مورد درخواست تجدیدنظر، قرار دادگاه بدوی باشد، در این صورت، اگر خواهان، خواسته خود را در مرحله تجدیدنظر، کاهش دهد، با توجه به این که در مرحله بدوی، رسیدگی کامل صورت نگرفته است، دادگاه تجدیدنظر می تواند به استناد ماده ۳۵۵ ق.آ.د.م.، قرار دادگاه بدوی را در بخش کاهش

خواسته - به جهت کاهش خواسته و در صورت لزوم با اصلاح عنوان قرار و تغییر آن به قرار رد دعوا - تأیید نماید. مگر قرار دادگاه بدوی، قرار سقوط دعوا باشد که در پی استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات و به استناد بند (ج) ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. صادر شده باشد، در چنین فرضی با استرداد دعوا در مرحله بدوی، موضوعی برای کاهش خواسته در مرحله تجدیدنظر باقی نمی ماند و دادگاه تجدیدنظر، قرار دادگاه بدوی را - در صورتی که ایرادی بر آن وارد نباشد - تأیید می کند.

حالت ویژه ای از کاهش خواسته این است که مدعی با اعلام این که در بخشی از خواسته به حق خود رسیده است، درخواست کاهش خواسته در همان قسمت کند. چنین کاهش در مرحله بدوی و تجدیدنظر و خواهی و تا پیش از صدور حکم قطعی، اجتناب ناپذیر است؛ زیرا با ایفای حق خواهان در بخشی از خواسته، دعوا در همان قسمت از خواسته، زایل و منتفی می شود و در آن قسمت، دعوایی باقی نمی ماند که قابل رسیدگی باشد. بنابراین، دادگاه اعلام زوال دادرسی در بخش کاهش داده شده، رسیدگی را در باقی خواسته، ادامه می دهد.

در مقایسه با کاهش خواسته بدوی در مرحله تجدیدنظر، کاهش خواسته بدوی در مرحله و خواهی توسط خوانده (خواهان اصلی) قابل قبول تر است؛ زیرا مرحله و خواهی ادامه و بخشی از مرحله بدوی است و وقتی کاهش خواسته بدوی در مرحله تجدیدنظر که مرحله دوم دادرسی و بعد از مرحله بدوی است، پذیرفته باشد، به طریق اولی چنین کاهش در و خواهی که ادامه و بخشی از مرحله بدوی است، باید پذیرفته شود. بنابراین، می توان گفت یکی از مراحل مورد نظر قانونگذار در ماده ۹۸ ق.آ.د.م.، مرحله و خواهی است. امکان کاهش خواسته بدوی در مرحله و خواهی، مورد تأیید حقوقدانان واقع شده است (شمس، ۱۳۸۹، ص ۱۵۷؛ زراعت، ۱۳۸۹، ص ۲۸۹).

در خصوص اثر کاهش خواسته در مرحله و خواهی، با همان استدلالی که در خصوص کاهش خواسته در مرحله تجدیدنظر از حکم بدوی بیان شد، منطقی این است

که با توجه به رسیدگی ای که نسبت به تمام خواسته انجام شده و منتهی به صدور حکم گردیده است، کاهش خواسته در این مرحله را نیز مشروط به انصراف کلی از دعوا در بخش کاهش داده شده بدانیم و دادگاه با صدور قرار سقوط دعوا نسبت به مقدار کاهش داده شده، راه اقامه مجدد دعوا در این مقدار را مسدود نماید.

۱-۱-۲- کاهش خواسته در طرق فوق العاده شکایت از آراء

در خصوص کاهش خواسته بدوی در مرحله فرجام، نظرات مختلفی ارائه شده است. یکی از استادان حقوق دادرسی مدنی، کاهش خواسته در مرحله فرجام را مجاز ندانسته است و اعلام کرده است؛ «با توجه به وظیفه و شأن دیوان عالی کشور در رسیدگی به درخواست فرجام، «دادرسی» به مفهوم اصطلاحی واژه انجام نمی شود و به کارگیری اصطلاح «مرحله در ماده ۴۹۴ ق.ج. مبنی بر مسامحه است» (شمس، ۱۳۸۹، ص ۱۵۷).

حقوقدانان دیگری نیز بر عدم امکان کاهش خواسته در مرحله فرجام تأکید کرده اند (زراعت، ۱۳۸۹، ص ۲۸۹؛ حیاتی، ۱۳۹۰ الف، ص ۷۷). اما یکی از نویسندگان آیین دادرسی مدنی با بیانی مضطرب در این مطلب، تردید کرده و اعلام کرده، رویه قضایی مشخص خواهد کرد که واژه «مراحل» در ماده ۹۸ ق.آ.د.م.، مراحل طرق فوق العاده شکایت از آراء را نیز در بر می گیرد یا منصرف به مراحل طرق عادی شکایت از آراء است (مهاجری، ۱۳۹۰، ص ۴۳۳ و ۴۳۴). در مقابل، حقوقدان دیگری، به صراحت، عبارت «تمام مراحل دادرسی» در ماده ۹۸ ق.آ.د.م. را شامل مرحله فرجام نیز دانسته و کاهش خواسته در مرحله فرجام را تأیید کرده است (ابهری، ۱۳۹۱، ص ۱۰۹).

به نظر می رسد قانونگذار با عبارت «در تمام مراحل دادرسی» در ماده ۹۸ ق.آ.د.م. به مرحله فرجام هم نظر داشته است، همانطور که در ماده ۱۷۸ ق.آ.د.م. عبارت «در هر مرحله دادرسی» را به کار برده و حقوقدانان، سازش در مرحله فرجام را پذیرفته اند (شمس، ۱۳۸۸، ص ۴۹۱؛ کریمی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۴؛ کریمی و پرتو، ۱۳۹۵، ص ۱۱۲؛ قلی زاده،

۱۳۸۲، ص ۱۲۸؛ غفاری، ۱۳۸۴، ص ۱۹۱). در ماده ۴۵۴ ق.آ.د.م. نیز از عبارت «در هر مرحله ای از رسیدگی» استفاده کرده است و در ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م. ضمن به کار بردن عبارت «مرحله فرجامی» به ارجاع به داوری در این مرحله، تصریح کرده است. از این مواد و تعابیری که در این مواد به کار رفته است و تصریحی که در ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م. شده است، مشخص است که قانونگذار در این مواد به «فرجام» به عنوان یک «مرحله دادرسی» نظر داشته است و نهادهای (کاهش خواسته، سازش و داوری) مقرر در این مواد را در مرحله فرجام نیز تجویز کرده است. ارائه تحلیل های متفاوت، با وجود هماهنگی تعابیر این مواد، منطقی و قابل قبول به نظر نمی رسد. علاوه بر صراحت ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م. که واژه «مرحله» را برای «فرجام» به کار برده است، در ادبیات آیین دادرسی مدنی نیز به کار بردن این واژه برای هر یک از شکایات از رأی، شایع و متداول است و دلیلی بر استعمال این کلمه به معنایی خاص که فقط شامل مرحله بدوی و تجدیدنظر شود، وجود ندارد.

از طرف دیگر، هر آنچه به عنوان مانع کاهش خواسته در مرحله فرجام به ذهن برسد و چنین کاری را ناممکن جلوه دهد، در خصوص سازش و ارجاع به داوری در این مرحله نیز مطرح است، در حالی که ارجاع به داوری در مرحله فرجام را قانون (ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م.) به صراحت، اجازه داده و سازش در این مرحله نیز با مخالفت جدی، مواجه نشده است. در چنین شرایطی، اصرار بر عدم امکان کاهش خواسته در مرحله فرجام، مستلزم ناهماهنگی و ارائه راهکارهای بسیار متفاوت در موارد مشابه است، در حالی که شباهت وضعیت این نهادها، راه حل ها و احکام هماهنگ و مشابه را می طلبد.

اگر صدور حکم قطعی و اعتبار امر مختوم، مانع کاهش خواسته در مرحله فرجام است، چنین مطلبی باید مانع سازش و ارجاع به داوری نیز در این مرحله بشود و از این جهت نیز تفاوتی بین این سه نهاد، نمی توان قائل شد. اگر قانونگذار به این مطلب توجه می کرد و صدور حکم قطعی و حاصل شدن امر مختوم را به معنای پایان دعوا و زایل کننده آن به شکلی که قابلیت اموری از قبیل کاهش را نداشته باشد، قلمداد

می‌کرد، امری غیر منطقی و ناموجه نبود، ولی لازمه این مطلب این بود که هیچیک از نهادهای کاهش خواسته، سازش و ارجاع به داوری را اجازه نمی‌داد. اما قانونگذار چنین توجهی نداشته است و در داوری به صراحت (ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م.) و در سازش (ماده ۱۷۸ ق.آ.د.م.) و کاهش خواسته (ماده ۹۸ ق.آ.د.م.) با عبارت های «در تمام مراحل دادرسی» یا «در هر مرحله دادرسی» اجازه این نهادها را پس از قطعیت حکم و ایجاد امر مختوم نیز داده است و در چنین شرایطی، منطقی نیست، فقط در خصوص کاهش خواسته، سعی در منحصر کردن آن به مرحله بدوی و تجدیدنظر و تفسیر ماده ۹۸ ق.آ.د.م. به نحو خلاف ظاهر آن شود.

شکلی بودن رسیدگی دیوان عالی کشور نیز نمی‌تواند سبب ناممکن شدن کاهش خواسته در مرحله فرجام شود؛ زیرا کاهش خواسته، نیاز به رسیدگی ماهوی ندارد، بلکه صرف اظهار کاهش خواسته کافی است برای این که رسیدگی در بخش کاهش داده شده، ادامه پیدا نکند و فقط در مقدار باقی مانده ادامه یابد. وضعیت کاهش خواسته در این خصوص، شبیه استرداد فرجامخواهی است که در قانون (ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م.) مورد تأیید واقع شده و سبب انتفای فرجامخواهی و منتفی شدن رسیدگی دیوان عالی کشور می‌شود.

با وجود همه آنچه که گفته شد، اشکال و ایرادی که در خصوص کاهش خواسته در مرحله تجدیدنظر گفته شد، در مورد کاهش در مرحله فرجام، به نحو بسیار شدیدتر، قابل طرح است؛ زیرا حکم مورد فرجامخواهی، حکم قطعی است و حکم قطعی دارای اعتبار امر مختوم است و با چنین حکمی، دادرسی به طور قطعی، به پایان رسیده و دعوا به طور قطعی، تعیین تکلیف شده است و رسیدگی مجدد، جز به صورت استثنایی و در قالب شکایات فوق العاده از رأی، ممنوع است. بر این اساس، منطقی نیست با وجود تعیین تکلیف دعوا با حکم قطعی، اجازه داده شود، مدعی با کاهش خواسته خود، حکم قطعی صادر شده را در بخش کاهش داده شده، بدون آن که اشکالی بر آن وارد و ثابت شود،

منتفی کند. این اشکال، زمانی بسیار وخیم ترمی شود که ضمن پذیرش کاهش خواسته با وجود حکم قطعی، قائل به صدور قرار سقوط دعوا در مقدار کاهش یافته نباشیم، بلکه اعتقاد به صدور قرار رد دعوا یا تصمیم دیگری که مانع اقامه مجدد دعوا در آن مقدار نمی شود، داشته باشیم. این ایراد، همچنین در خصوص امکان سازش یا ارجاع به داوری پس از صدور حکم قطعی، وجود دارد و تصریح قانونگذار بر امکان ارجاع به داوری در مرحله فرجام (ماده ۴۹۴ ق.آ.د.م.) و بیان قانونگذار در مواد ۱۷۸ و ۹۸ ق.آ.د.م. که حاکی از امکان سازش و کاهش خواسته در مرحله فرجام است، قابل انتقاد است. البته اگر رأی مورد فرجامخواهی، «قرار» باشد، وضعیت متفاوت است و اگر بتوان مواد تجویزکننده ارجاع به داوری، سازش و کاهش خواسته در مرحله فرجام را حمل بر این حالت کرد، اشکال منتفی می شود.

صرفنظر از اشکال مطرح شده، مطلب قابل تأمل، در صورت تأیید کاهش خواسته در مرحله فرجام، نوع تصمیم و مرجع آن است. در مرحله فرجام نیز، با همان بیان و استدلالی که در خصوص کاهش خواسته در مرحله تجدیدنظر ارائه شد، لازم است که کاهش خواسته را مشروط به انصراف کلی از دعوا در بخش کاهش داده شده بدانیم و با اظهار کاهش خواسته، قرار سقوط دعوا در مقدار کاهش داده شده، صادر شود. صدور چنین قراری در مرحله فرجام، قابل قبول تر است؛ زیرا پیش از آن، رسیدگی کامل، چه بسا در دو مرحله (بدوی و تجدیدنظر) انجام گرفته و حکم قطعی صادر شده است. در چنین شرایطی، منطقی نیست با نقض حکم صادر شده و صدور قرار رد دعوا، امکان طرح مجدد دعوا برای خواهانی که چه بسا با حکم قطعی، محکوم شده است، فراهم شود.

صدور قرار سقوط دعوا در دیوان عالی کشور، اگرچه با روند متعارف کار در دیوان عالی کشور، هماهنگ نیست، اما موردی استثنایی است که برای احتراز از راه حل های غیر منطقی دیگر، اجتناب ناپذیر است.

البته اگر رأی مورد فرجامخواهی، قرار باشد، دیوان عالی کشور، به شرحی که در

خصوص تجدیدنظرخواهی از قرار، گفته شد، عمل می کند.

در صورتی که کاهش خواسته بدوی در مرحله فرجام، پذیرفته شود، چنین کاری در مرحله اعاده دادرسی به طریق اولی باید پذیرفته شود؛ زیرا اولاً رسیدگی در مرحله اعاده دادرسی یک رسیدگی کامل است و هم شکلی و هم ماهوی است و ایراد و مانعی که برای کاهش خواسته در دیوان عالی کشور به خاطر شکلی بودن رسیدگی آن، مطرح می شود، در اعاده دادرسی، منتفی است. ثانیاً اعاده دادرسی در همان مرجع صادرکننده حکم مورد شکایت، انجام می شود که ممکن است دادگاه تجدیدنظر یا دادگاه بدوی باشد و با توجه به این که کاهش خواسته در آن مرجع، پیش از صدور حکم قطعی، مسلم بود، پذیرفتن امکان این کاهش در آن مرجع، پس از صدور حکم قطعی، با دشواری کمتری نسبت به کاهش خواسته در دیوان عالی کشور، مواجه است.

مضیق بودن اعاده دادرسی نیز اگرچه در ابتدا، عدم امکان کاهش خواسته در این مرحله را به ذهن، القاء می کند، اما ممکن است گفته شود، همین ویژگی اعاده دادرسی هم اقتضای پذیرش کاهش خواسته در این مرحله را دارد؛ زیرا با پذیرش کاهش خواسته در مرحله اعاده دادرسی، رسیدگی به مقدار کاهش داده شده منتفی می شود و رسیدگی دادگاه، محدود به مقدار باقی مانده پس از کاهش می شود.

با وجود این، اشکال و ایرادی که پیش از این مطرح شد، به همان ترتیبی که در خصوص مرحله فرجام بیان شد، در خصوص کاهش خواسته در مرحله اعاده دادرسی نیز، قابل طرح است.

کاهش خواسته در مرحله اعاده دادرسی نیز لازم است مشروط به انصراف کلی از دعوا در بخش کاهش داده شده باشد و اثر آن باید صدور قرار سقوط دعوا باشد؛ چون موضوع اعاده دادرسی، حکم قطعی است و حکم قطعی، نتیجه دادرسی کامل است که چه بسا در دو مرحله (بدوی و تجدیدنظر) انجام شده است. پس منطقی نیست که با صدور قرار رد دعوا، چنین رسیدگی کاملی، منتفی شود و امکان آغاز رسیدگی مجدد در

اختیار خواهان قرارگیرد.

کاهش خواسته بدوی در مرحله اعتراض شخص ثالث، مانند مرحله اعاده دادرسی، از وضعیت قابل قبول تری در مقایسه با کاهش خواسته بدوی در فرجام، برخوردار است و اگر قطعی بودن رأی مورد اعتراض را شرط ندانیم و اعتراض شخص ثالث نسبت به آرای غیر قطعی را هم بپذیریم، وضعیت کاهش خواسته در اعتراض شخص ثالث، نسبت به مرحله اعاده دادرسی هم، توجیه پذیرتر است.

البته اشکال و ایرادی که پیش از این، در خصوص کاهش خواسته در مرحله شکایت از رأی، مطرح شد، در خصوص کاهش خواسته در مرحله اعتراض شخص ثالث هم، مطرح است.

اثر کاهش خواسته در مرحله اعتراض شخص ثالث نیز به شرحی است که در خصوص اثر کاهش خواسته در مرحله تجدیدنظر بیان شد.

۱-۲- کاهش خواسته دادخواست شکایت از رأی

۱-۲-۱- امکان کاهش خواسته همه دادخواست های شکایت از رأی

این سؤال مطرح است که آیا اعتراض کننده به رأی، می تواند پس از تقدیم دادخواست شکایت از رأی، انصراف خود را از بخشی از شکایت خود، اعلام کند و مقدار مورد شکایت از محکوم به را کاهش دهد؟ در این خصوص، حکمی در قانون، یافت نمی شود. در متون آیین دادرسی مدنی نیز بحث چندانی در این زمینه، نشده است. یکی از استادان حقوق دادرسی مدنی، با طرح این سؤال که آیا تجدیدنظرخواه می تواند محدوده تجدیدنظرخواهی را پس از تقدیم دادخواست تجدیدنظر، محدود نماید، با استناد به ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م. به این سوال پاسخ مثبت داده است (شمس، ۱۳۸۹، ص ۳۵۱). به نظر می رسد دلیلی برای ممنوع دانستن کاهش خواسته دادخواست

شکایت از رأی، وجود ندارد، بلکه لازمه این که محکوم علیه می تواند صرفاً نسبت به قسمتی از محکوم به شکایت کند، این است که پس از تقدیم دادخواست شکایت، بتواند از شکایت خود در بخشی از آن، منصرف شود، همانطور که انصراف از تمام شکایت نیز به صورت استرداد دادخواست، امکانپذیر است. در خصوص این مطلب، فرقی بین شکایات از آراء نیست و خصوصیتی برای هیچ یک از آن ها نمی توان قائل شد.

۱-۲-۲- اثر کاهش خواسته دادخواست شکایت از رأی

اثر کاهش خواسته دادخواست شکایت از رأی، این است که شکایت از رأی در قسمت کاهش داده شده، منتفی می شود و رسیدگی به شکایت در قسمت باقیمانده، ادامه می یابد. در خصوص نوع تصمیم دادگاه، می توان با استفاده از ملاک ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م.، برای این نظر بود که دادگاه، قرار ابطال دادخواست شکایت از رأی در مقدار کاهش داده شده را صادر نماید.

اگر زمانی که قرار ابطال دادخواست شکایت از رأی در مقدار کاهش داده شده، صادر می شود، مهلت شکایت، منقضی شده باشد، معلوم است که امکان تقدیم دادخواست مجدد شکایت در آن مقدار، وجود ندارد. اما اگر مهلت، باقی باشد یا در خصوص اعتراض ثالث که مهلت مشخصی ندارد، این سؤال مطرح است که آیا امکان تجدید دادخواست شکایت از رأی در خصوص مقدار کاهش داده شده وجود دارد؟ ممکن است گفته شود، با کاهش خواسته دادخواست شکایت از رأی، معترض به رأی، نسبت به مقدار یاد شده، حق شکایت خود را اسقاط کرده و به خاطر چنین اسقاطی، نمی تواند مجدداً دادخواست شکایت، نسبت به آن مقدار تقدیم کند. این سخن، با این مشکل مواجه است که قانونگذار در پذیرفتن اسقاط حق شکایت از رأی، سختگیری کرده است و در ماده ۳۳۳ ق.آ.د.م. «توافق کتبی طرفین دعوا» بر اسقاط حق تجدیدنظرخواهی را مانع تجدیدنظرخواهی و در بند ۴ ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م. اقدام طرفین دعوا در اسقاط حق فرجامخواهی را مانع

فرجامخواهی قرارداده است و در شکایات دیگر (واخواهی، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث) حکمی در این خصوص بیان نکرده است. با چنین وضعیتی، به آسانی نمی توان از امکان اسقاط یکجانبه حق شکایت از رأی، سخن گفت و با اسقاط حق دانستن کاهش خواسته دادخواست شکایت از رأی، امکان تجدید دادخواست شکایت در مقدار کاهش داده شده را مردود دانست.

با وجود این، تأیید امکان تجدید دادخواست شکایت از رأی در مقدار کاهش داده شده، منطقی نیست؛ زیرا چنین کاری توجیهی ندارد و تقدیم کننده دادخواست، نمی تواند دلیل قانع کننده ای برای این کار، ارائه کند. نظم دادرسی و رعایت وقت و امکانات دادرسی نیز اقتضا دارد، چنین امکانی برای تقدیم کننده دادخواست شکایت از رأی، تأیید نشود که پس از استرداد جزئی دادخواست و کاهش خواسته آن، مجدداً دادخواست همان مقدار را تقدیم کند و با این اقدامات، سبب اتلاف وقت و امکانات دادگاه شود.

۲- استرداد دادخواست و دعوا در مراحل شکایت از رأی

استرداد دادخواست و دعوا در مراحل شکایت از رأی هم مانند کاهش خواسته، به دو صورت قابل تصور است؛ استرداد دادخواست مرحله شکایت از رأی و استرداد دعوی بدوی در مراحل شکایت از رأی. استرداد دادخواست تجدیدنظر و فرجام در قانون، پذیرفته شده، ولی وضعیت استرداد دادخواست شکایت های دیگر و همچنین وضعیت استرداد دعوی بدوی در مراحل شکایت از رأی، مشخص نیست و نیاز به تحلیل و بررسی دارد.

۲-۱- استرداد دادخواست و دعوی مرحله شکایت از رأی

۲-۱-۱- استرداد دادخواست مرحله شکایت از رأی

در ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م. به صراحت، امکان استرداد دادخواست تجدیدنظر اعلام

شده است. این حکم مبتنی بر اصل ابتکار عمل خصوصی خواهان (تجدیدنظرخواه) در شروع و پایان دادرسی شناخته شده است (طهماسبی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۵). در مقررات فرجام، اگرچه امکان استرداد دادخواست فرجام، به صراحت، اعلام نشده است، اما ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م. به طور ضمنی دلالت بر این مطلب دارد. بنابراین، این سخن که گفته شده؛ استرداد دادخواست فرجامی پیش بینی نشده است (شمس، ۱۳۸۸، ص ۷۰؛ حیاتی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۹)، دقیق نیست. اما استرداد دادخواست و خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث، پیش بینی نشده است.

با وجود این، گفته شده؛ دادخواست و خواهی و اعاده دادرسی با توجه به ملاک ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م. و دادخواست اعتراض شخص ثالث با در نظر گرفتن ماده ۴۲۰ ق.آ.د.م.، قابل استرداد است (شمس، ۱۳۸۸، ص ۷۰ و ۷۱؛ حیاتی، ۱۳۹۰، ص ۲۱۹؛ طهماسبی، ۱۳۹۷، ص ۱۰۵). همچنین گفته شده؛ استرداد دادخواست از حقوق خواهان است؛ بنابراین، خواهان می تواند دادخواست خود را مسترد کند و در تمام دعاوی، استرداد دادخواست امکان پذیر است؛ از جمله دعوی بدوی، تجدیدنظر، فرجام، و خواهی، اعاده دادرسی، جلب ثالث، ورود ثالث، دعوی اضافی و دعوی متقابل (کریمی و پرتو، ۱۳۹۵، ص ۱۰۶؛ کریمی، ۱۳۹۷، ص ۶۰۵ و ۶۰۶). در بیانی دیگر، استرداد دادخواست و خواهی، اعتراض شخص ثالث و اعاده دادرسی، مسلم شناخته شده است (محسنی، ۱۳۹۷، صص ۴۱۶ و ۴۱۸).

این دیدگاه، قابل تأیید است؛ زیرا اقامه دعوی بدوی و تقدیم دادخواست هر یک از شکایات از آراء، حق خواهان و معترض است و همانطور که این شخص می تواند دادخواست تقدیم نکند، قاعدتاً باید بتواند در صورت تقدیم دادخواست، نسبت به استرداد آن، اقدام کند و جز در مواردی که دلیل و ضرورت منطقی قوی، اقتضای ممنوعیت کند، نباید او را از این کار منع کرد. دادخواست های بدوی و تجدیدنظر هم خصوصیتی ندارند که اختصاص استرداد به این دو مرحله را توجیه کند. استرداد دادخواست شکایت

از رأی، مطلوب طرف مقابل نیز هست؛ زیرا با چنین استرداد، رأی صادر شده به نفع طرف مقابل، از اعتراض مصون می ماند و در معرض نقض قرار نمی گیرد. دادگاه هم انگیزه ای در تمایل به ادامه رسیدگی در مرحله شکایت از رأی ندارد. بنابراین، اگر استرداد دادخواست شکایت از رأی، پذیرفته نشود و بر ادامه رسیدگی، اصرار شود، این کار نه فقط خلاف خواسته و اراده کسی است که پایه گذار مرحله شکایت از رأی (معترض) است؛ بلکه خلاف میل و مصلحت طرف مقابل هم هست و دادگاه هم توجیه منطقی برای ادامه این رسیدگی ندارد.

در خصوص استرداد دادخواست فرجامخواهی، گفته شده؛ چون دیوان عالی کشور، وظیفه نظارت بر حسن اجرای قوانین در دادگاه ها را دارد، اگر پرونده آماده صدور رأی باشد، به استرداد دادخواست، ترتیب اثر داده نمی شود (کریمی و پرتو، ۱۳۹۵، ص ۱۰۷؛ کریمی، ۱۳۹۷، ص ۶۰۶ و ۶۰۷). این دیدگاه، قابل انتقاد است؛ زیرا اولاً ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م. که بر استرداد دادخواست فرجام به طور مطلق، دلالت دارد، سازگار نیست؛ ثانیاً وظیفه نظارت دیوان عالی کشور ملازمه با این ندارد که حق فرجامخواه در استرداد دادخواست فرجامخواهی، نادیده گرفته شود؛ ثالثاً اگر چنین مطلبی مورد توجه قانونگذار بود، می توانست مقرر نماید که در صورت استرداد فرجامخواهی، دیوان عالی کشور به رسیدگی خود ادامه دهد، ولی در صورت نقض رأی، چنین نقضی در حق فرجامخواه که فرجامخواهی خود را مسترد کرده، تأثیر نداشته باشد.

استرداد ممکن است صریح باشد یا ضمنی (شمس، ۱۳۸۸، ص ۶۹؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۷، ص ۳۷۹). از ماده ۹۵ ق.آ.د.م. استنباط می شود که قانونگذار استرداد ضمنی را پذیرفته است. اما به نظر می رسد لازم است در پذیرفتن استرداد ضمنی در مرحله شکایت از آراء، احتیاط شود؛ زیرا برخلاف مرحله بدوی که امکان اقامه مجدد دعوا پس از استرداد، وجود دارد، چنین امکانی در مراحل شکایت از آراء وجود ندارد؛ بنابراین منطقی است که استرداد دادخواست شکایت از رأی، صرفاً در موارد اعلام صریح آن توسط

معتراض، پذیرفته شود. البته در این خصوص، وضعیت اعتراض شخص ثالث، به دلیل این که مقید به مهلت - به گونه ای که در سایر شکایات است - نیست، قدری متفاوت از سایر شکایات است.

لازم به تذکر است که اعلام صریح استرداد دادخواست، لازم نیست با به کار بردن تعبیر «استرداد دادخواست» باشد، بلکه هرگونه بیان و جمله ای که به روشنی، انصراف معتراض از ادامه رسیدگی به اعتراض را نشان دهد، کافی است. به طور مثال؛ اعلام معتراض بر قبول رأی مورد اعتراض، به خوبی نشان دهنده انصراف او از ادامه رسیدگی است و برای بیان استرداد دادخواست، کافی است. از این رو، تصمیم و اقدام شعبه ۴۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران - که در دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۲۲۴۵۰/۷۲۴ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۳۰، اعلام قبول رأی بدوی توسط تجدیدنظرخواه به موجب لایحه تقدیمی را، استرداد دادخواست تجدیدنظر، شناخته است - قابل دفاع است (ر.ک. پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۳، ص ۱۱۳).

۲-۱-۲- استرداد دعوای مرحله شکایت از رأی

ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. دو نوع استرداد را مقرر کرده است؛ استرداد دادخواست و استرداد دعوا. اما در مقررات مراحل شکایت از رأی، از استرداد دعوای مرحله شکایت از رأی، نامی برده نشده است. گفته شده؛ در مرحله تجدیدنظر، فقط استرداد دادخواست، پیش بینی شده است و دلیل آن هم این است که استرداد دادخواست، به دادرسی پایان می دهد، همانطور که درخواهی، فرجام و اعاده دادرسی نیز همین گونه است. اما استرداد دعوا در اعتراض شخص ثالث، به دلیل نامحدود بودن مهلت شکایت می تواند مطرح شود (شمس، ۱۳۸۸، ص ۷۱). در مقابل، به امکان استفاده از ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. و اجرای این ماده در تجدیدنظر، با توجه به ماده ۳۵۶ ق.آ.د.م.، اظهار نظر شده است (مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۲۹۳). در بیانی دیگر، تصور مقطع «پیش از اتمام دادرسی» و «ختم

مذاکرات اصحاب دعوا» در مرحله واخواهی و استرداد دعوا توسط واخواه، ممکن شناخته شده است (محسنی، ۱۳۹۷، صص ۴۱۶ و ۴۱۷).

به نظر می‌رسد مرحله شکایت از رأی، حاوی دعوایی مستقل از دعوای اقامه شده در مرحله بدوی نیست، که بتوان از استرداد آن، سخن گفت؛ بلکه دعوای موضوع رسیدگی در مرحله شکایت از رأی، همان دعوای اقامه شده در مرحله بدوی است و هر مرحله شکایت، حاوی اعتراض به رأیی است که صادر شده و این اعتراض با تقدیم دادخواست، مطرح می‌شود و موضوع رسیدگی، بررسی رأی صادر شده، از جهت صحت یا عدم صحت آن است. بنابراین، انصراف شخص معترض به رأی، صرفاً در قالب استرداد دادخواست، قابل طرح است و برخلاف مرحله بدوی، نمی‌توان دو قالب استرداد دادخواست و استرداد دعوا، تصور کرد.

با وجود این، وضعیت اعتراض شخص ثالث، ویژه و متفاوت است؛ زیرا در این نوع از اعتراض به رأی، به دلیل این که معترض ثالث، جزء اصحاب دعوا نبوده و محکوم علیه رأی مورد اعتراض نیست، اقدام او در تقدیم دادخواست اعتراض شخص ثالث - برخلاف سایر شکایات از رأی - صرفاً یک اعتراض به رأی به منظور بررسی آن از جهت صحت یا عدم صحت آن نیست؛ بلکه مسأله فراتر از آن است، به این بیان که معترض ثالث، ضمن اعتراض به رأی صادر شده، ادعا و دعوای خود را مطرح می‌کند و اگرچه ممکن است خواسته او از جهت عنوان، با خواسته دعوای منتهی به رأی مورد اعتراض، یکسان باشد، اما این خواسته به اعتبار فرد جدید (شخص ثالث)، خواسته جدید محسوب می‌شود، همانطور که در اعتبار امر مختوم نیز اگر موضوعی که قبلاً رسیدگی شده، توسط اشخاص جدیدی مطرح شود، دعوای جدید محسوب می‌شود و مشمول اعتبار امر مختوم نمی‌شود. بنابراین، با وجود ادعا و دعوای معترض ثالث، در اعتراض شخص ثالث - مانند مرحله بدوی - می‌توان انصراف معترض ثالث را در دو قالب استرداد دادخواست یا استرداد دعوا، تصور کرد.

با توجه به آنچه که گفته شد، در صورتی که در مرحله شکایت از رأی، به موجب قانون، مطرح کردن ادعاها و دعاوی ای، مجاز باشد، انصراف معترض و متقاضی، در دو قالب استرداد دادخواست و استرداد دعوا، قابل تصور خواهد بود. بر این اساس، اگر دعاوی ورود شخص ثالث یا جلب شخص ثالث، در مرحله تجدیدنظر مطرح شود یا به استناد بند ۲ ماده ۳۶۲ ق.آ.د.م. ادعاهایی در این مرحله، مطرح شود، انصراف از این دعاوی و ادعاها در یکی از دو قالب استرداد دادخواست (تا جلسه اول) یا استرداد دعوا (از جلسه اول)، امکانپذیر است.

۲-۱-۳- تصمیم دادگاه پس از استرداد دادخواست شکایت از رأی

در خصوص اثر استرداد دادخواست شکایت از رأی، قانونگذار صرفاً در تجدیدنظرخواهی، در ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م. اعلام کرده: «چنانچه هر یک از طرفین دعوا دادخواست تجدیدنظر خود را مسترد نمایند، مرجع تجدیدنظر، قرار ابطال دادخواست تجدیدنظر را صادر می نماید». اما در مقررات فرجام، اگرچه به طور ضمنی در ماده ۴۱۵ ق.آ.د.م. استرداد دادخواست فرجامخواهی، تأیید شده است، ولی در خصوص اثر چنین استردادی، سکوت شده است؛ همانطور که در سایر شکایات نیز تصریحی درباره استرداد دادخواست و اثر استرداد، وجود ندارد.

برخی از حقوقدانان، اثر استرداد دادخواست شکایت از رأی را، صدور قرار ابطال دادخواست، معرفی کرده اند (شمس، ۱۳۸۸، ص ۷۰؛ کریمی و پرتو، ۱۳۹۵، ص ۱۰۷؛ کریمی، ۱۳۹۷، ص ۶۰۶). اما برخی در پی طرح مسأله استرداد دعاوی شکایت از رأی، از صدور قرار رد دعاوی شکایت از رأی یا سقوط آن نیز سخن به میان آورده اند (مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۲۹۳؛ مهاجری، ۱۳۹۰، ص ۵۲۲؛ افتخار جهرمی و السان، ۱۳۹۶، ص ۲۷۶).

همانطور که پیش از این گفته شد، جز در اعتراض شخص ثالث، انصراف تقدیم کننده دادخواست شکایت از رأی، صرفاً در قالب استرداد دادخواست، انجام

می شود و در مرحله شکایات از آراء، دعوایی مستقل از دعوای مرحله بدوی، وجود ندارد که استرداد آن، مطرح باشد. بر این اساس، مناسبترین تصمیم در پی استرداد دادخواست شکایت از رأی، صدور قرار ابطال دادخواست است و مرحله تجدیدنظر، در این زمینه، خصوصیتی ندارد. ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م. دادگاه تجدیدنظر را مرجع صدور قرار ابطال دادخواست، معرفی کرده است. در این خصوص هم این حکم را نمی توان مختص تجدیدنظر دانست و باید بر این اعتقاد باشیم که در سایر شکایات نیز، مرجع شکایت، قرار ابطال دادخواست را صادر می کند. با وجود این، صدور قرار ابطال دادخواست در دیوان عالی کشور، مورد بحث واقع شده، ولی در نهایت، این مطلب پذیرفته شده است که دیوان عالی کشور نیز مانند سایر مراجع شکایت از رأی، در صورت استرداد دادخواست فرجامخواهی، قرار ابطال دادخواست صادر می کند (مهاجری، ۱۳۸۹، ص ۴۴۳). این دیدگاه، قابل تأیید است؛ زیرا اگرچه رسیدگی دیوان عالی کشور، شکلی و تصمیم دیوان به صورت تأیید (ابرام) یا نقض رأی مورد درخواست فرجام است، ولی منافاتی ندارد که دیوان در مواردی - مانند موضوع مورد بحث - تصمیمی غیر از دو حالت یادشده بگیرد. در خصوص موضوع مورد بحث نیز منطقی این است که پذیرفته شود، دیوان هم مانند سایر مراجع مورد شکایت، قرار ابطال دادخواست صادر کند و اصرار بر عدم امکان چنین قراری در دیوان و لزوم ارجاع پرونده به مرجع صادرکننده رأی، برای صدور قرار ابطال دادخواست، یک تکلیف زاید و غیر منطقی است. شعبه ۱۵ دیوان عالی کشور در رأی شماره ۱۸۵۰۴۰۰۱۷۶۱۰۹۹۸۹۲۰ مورخ ۱۳۹۴/۸/۱۰ در پی استرداد دادخواست فرجامی توسط فرجامخواه، با استناد به وحدت ملاک ماده ۳۶۳ ق.آ.د.م. قرار ابطال دادخواست فرجام را صادر کرده است (سامانه ملی آرای قضایی).

در خصوص اعتراض شخص ثالث، با توجه به این که معترض ثالث، در قالب اعتراض، دعوای خود را که پیش از آن اقامه نشده طرح میکند، وضعیت استرداد دادخواست و استرداد دعوا به شکل و به شرح مرحله بدوی (ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م.) مطرح

و امکانپذیر است؛ بنابراین، در صورت استرداد دادخواست تا جلسه اول دادرسی، دادگاه قرار ابطال دادخواست اعتراض ثالث (بند الف ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م.) و پس از آن با استرداد دعوای معترض ثالث، حسب مورد، قرارداد یا سقوط دعوای معترض ثالث (بندهای ب و ج ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م.) را صادر می کند.

۲-۲- استرداد دعوای بدوی در مراحل شکایت از آراء

در خصوص امکان یا عدم امکان استرداد دعوای اصلی (بدوی) در مراحل شکایت از رأی، تصریحی در قانون، یافت نمی شود.

یکی از استادان حقوق دادرسی مدنی، اعلام کرده است؛ به دلالت بند (ب) ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. و به قرینه مواد ۱۳۰ و ۱۳۵ آن قانون و به دلیل این که دادگاه تجدیدنظر با رأی دادگاه نخستین روبرو است که فسخ آن با انصراف از دعوای نخستین، پیش بینی نشده است، انصراف از دعوای نخستین در مرحله تجدیدنظر، شنیده نمی شود (شمس، ۱۳۸۸، ص ۷۸). همچنین استرداد دعوا را در مرحله بدوی و در زمانی که دادگاه اقدامات و رسیدگی های لازم را انجام داده و آماده صدور رأی است، حتی با رضایت خواننده، غیر قابل پذیرش دانسته است، با این استدلال که اگر استرداد دعوا در این زمان پذیرفته شود، ممکن است خواهان پس از استرداد دعوا، دوباره اقدام به اقامه دعوا کند و این موجب می شود امکانات و وقت دادگاه که باید صرف دعوای دیگر شود، مجدداً صرف دعوای او شود (شمس، ۱۳۸۸، ص ۷۱ و ۷۲).

حقوقدان دیگری اعلام کرده؛ اگر خواهان در مرحله بدوی محکوم شود و از حکم محکومیت خود، تجدیدنظرخواهی کند، ولی پیش از ارسال پرونده به دادگاه تجدیدنظر، اعلام استرداد دعوا نماید، دادگاه تجدیدنظر بدون توجه به استرداد دعوا، به ماهیت دعوا رسیدگی و اتخاذ تصمیم می کند (مهاجری، ۱۳۹۰، ص ۲۷۴). در بیانی دیگر در خصوص استرداد دعوا و اعلام خواهان مبنی بر این که به حق خود رسیده است در زمانی که از حکم

محکومیت خود تجدیدنظرخواهی کرده است، دو استدلال را مطرح کرده است؛ استدلال نخست این که گفته شود با استرداد دعوا، دعوا زایل می شود و چون ادامه رسیدگی به دعوا منوط به درخواست مدعی است و با انصراف از دعوا، دعوا ترک می شود، رسیدگی دادگاه تجدیدنظر، منتفی است و دادگاه تجدیدنظر، لازم است قرار رد دعوا صادر نماید، در غیر این صورت، به دعوایی رسیدگی کرده که مورد تقاضای خواهان و تجدیدنظرخواه، که دعوا را به جریان انداخته نیست. استدلال دیگر این است که دادگاه تجدیدنظر، بدون توجه به استرداد دعوا، موضوع را رسیدگی و اتخاذ تصمیم کند، چون وقتی در مرحله بدوی نیز به موجب بند (ج) ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. استرداد دعوا پس از ختم مذاکرات، مشروط به رضایت خوانده یا انصراف کلی از دعوا است، به طریق اولی استرداد دعوا پس از ختم دادرسی و صدور حکم، مشروط به چنین شرایطی است و چون در فرض مورد بحث، هیچیک از این دو شرط، موجود نیست، پس دادگاه تجدیدنظر به استرداد دعوا، توجه نمی کند و در صورتی که تجدیدنظرخواهی را وارد تشخیص ندهد، حکم بدوی را تأیید خواهد کرد. اما اگر حکم بدوی را نقض کرد، در این صورت به دلیل استرداد دعوا، قرار رد دعوا را صادر می کند، چون با نقض حکم بدوی، مانع پذیرش استرداد دعوا، از بین می رود و آثار اعلام ختم دادرسی، زایل می شود و دعوا مجدداً در معرض رسیدگی قرار می گیرد. در نهایت، استدلال دوم را ترجیح داده و قابل دفاع تر شناخته است (مهاجری، ۱۳۸۷، ص ۴۹۰-۴۹۲).

اداره حقوقی قوه قضاییه استرداد دعوا در مرحله تجدیدنظر را مجاز شناخته و اثر آن را صدور قرار سقوط دعوا، اعلام کرده است (نظرهای شماره ۱۳۸۳/۲/۲۱-۷/۲۲۶ و ۱۳۸۴/۸/۲۲-۷/۵۹۱۸ و ۱۳۸۵/۸/۶-۷/۵۸۳۶، ر.ک. مسیحی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۴؛ میرزایی، ۱۳۹۴، ص ۱۸۵، ۱۸۶ و ۳۷۳). اما شعبه ۲۶ دیوان عالی کشور، در رأی شماره ۹۱۰۹۹۸۰۲۰۳۰۰۹۷۶ مورخ ۱۳۹۴/۴/۲۴ با این استدلال که در مرحله بدوی رأی صادر شده و جای استرداد دعوا در مرحله تجدیدنظر نیست، استرداد دعوا در مرحله تجدیدنظر را رد

کرده است (سامانه ملی آرای قضایی).

بعضی از حقوقدانان، استرداد دعوا در مرحله تجدیدنظر را در چند حالت، مطرح و اعلام کرده اند؛ یک حالت این است که دادگاه بدوی قرار صادر کرده و خواهان از قرار صادر شده، تجدیدنظرخواهی کرده، در این حالت اگر خواهان (تجدیدنظرخواه) دعوای بدوی را در تجدیدنظر استرداد کند، دادگاه تجدیدنظر قرار دادگاه بدوی را نقض و قرار رد دعوا صادر می کند. اما اگر خواننده محکوم شود و تجدیدنظرخواهی کند، در صورتی که تجدیدنظرخواننده (خواهان بدوی) دعوای خود را مسترد کند، با توجه به این که دادرسی با حکم دادگاه بدوی خاتمه یافته است، حکم دادگاه بدوی نقض و قرار سقوط دعوا صادر می شود، مگر این که رضایت طرف مقابل وجود داشته باشد که در این صورت، قرار رد دعوا صادر می شود. همچنین در صورت صدور حکم بطلان دعوای بدوی و تجدیدنظرخواهی خواهان، او می تواند دعوای خود را در مرحله تجدیدنظر، مسترد نماید که موجب صدور قرار سقوط دعوا می شود، مگر این که استرداد دعوا با توافق طرفین باشد که در این صورت، پس از نقض رأی بدوی، قرار رد دعوا صادر می شود. همین موارد را در خصوص استرداد دعوا در مرحله فرجام نیز صادق دانسته اند (کریمی و پرتو، ۱۳۹۵، ص ۱۰۸ و ۱۰۹). استرداد دعوا در مرحله وخواهی نیز در نظرات مشورتی اداره حقوقی، مورد تأیید واقع شده است (نظر مورخ ۴۶/۲/۱۷ و نظر شماره ۷/۴۴۱-۱۲/۲/۱۳۸۳، ر.ک. مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، ۱۳۹۶، ص ۱۵۴؛ مسیحی، ۱۳۹۶، ص ۱۴۳). اما یکی از حقوقدانان، انصراف کلی از دعوا توسط وخواننده در وخواهی را رد کرده به این دلیل که وخواه حق دارد با وخواهی خود بی حقی وخواننده را اثبات کند (محسنی، ۱۳۹۷، ص ۴۱۷). همچنین با تجدیدنظرخواهی محکوم علیه، انصراف محکوم له و صدور قرار سقوط دعوا در مرحله تجدیدنظر و همینطور انصراف کلی خواهان در اعتراض شخص ثالث، اعاده دادرسی و فرجام را ناممکن اعلام کرده است (محسنی، ۱۳۹۷، ص ۴۱۸ و ۴۱۹).

در تحلیل استرداد دعوی بدوی در مراحل شکایت از آراء می توان گفت؛ در صورتی که رأی مورد اعتراض، قرار باشد، با توجه به این که موضوع مورد اختلاف، ماهیت، تعیین تکلیف نشده و چه بسا با نقض قرار، رسیدگی ماهوی در موضوع اختلاف شروع شود، استرداد دعوا با مانع و مشکلی مواجه نیست و استرداد دعوا در این حالت، سبب صدور قرار رد دعوا و مانع از رسیدگی به موضوع دعوا در صورت نقض قرار مورد شکایت می شود.

اما اگر رأی مورد اعتراض، حکم باشد، در خصوص امکان یا عدم امکان استرداد دعوی بدوی در مرحله شکایت از رأی، استدلال های متقابلی قابل طرح است و به مصلحت های متقابلی لازم است توجه شود.

از طرفی موضوع مورد اختلاف، مورد رسیدگی در ماهیت قرار گرفته و با صرف وقت دادگاه و احیاناً اصحاب دعوا، منجر به تعیین تکلیف و صدور حکم شده است. از این رو، نباید به آسانی این امکان برای خواهان فراهم باشد که با استرداد دعوا، رسیدگی انجام شده را کأن لم یکن و بی اثر کند و چه بسا با اقامه مجدد دعوا، دوباره دادگاه را درگیر رسیدگی به موضوعی نماید که پیش از آن، رسیدگی شده است. با این کار، خواهان سبب هدر رفتن وقت و هزینه و خدمات دادگاه می شود و با از بین رفتن وقتی که باید صرف رسیدگی به دعاوی دیگر گردد، اطاله دادرسی را موجب می شود.

این مطلب در طرق فوق العاده شکایت از رأی به طور جدی تری مطرح است؛ زیرا موضوع مورد اختلاف، با حکم قطعی، تعیین تکلیف شده است و چه بسا در دو مرحله (بدوی و تجدیدنظر) مورد رسیدگی کامل قرار گرفته است و پذیرش استرداد دعوی بدوی در مراحل فوق العاده شکایت از رأی، این امکان را در اختیار خواهان قرار می دهد که رسیدگی های انجام شده و حکم قطعی را ملغی و بی اثر کند و اختلافی را که با حکم قطعی، تعیین تکلیف و حل و فصل شده، احیا کند. چنین مطلبی با مبنا و ملاک اعتبار امر مختوم نیز سازگار نیست.

نفع طرف مقابل دعوا نیز، به خصوص در موردی که حکم مورد اعتراض به نفع او و به ضرر خواهان صادر شده، اقتضا دارد که خواهان، پس از آن که خوانده را طرف دعوا قرار داده و به دادرسی کشانده و مراحل از دادرسی انجام شده - و چه بسا خوانده، متحمل صرف وقت و هزینه هایی شده - نتواند یکجانبه و با استرداد دعوای بدوی، رسیدگی های انجام شده و حکم آن را بی اثر کند و خوانده را در معرض رسیدگی های مجدد و تکراری قرار دهد.

از طرف دیگر، این واقعیت قابل انکار نیست که در دعوای مدنی، خواست اصحاب دعوا به خصوص خواهان، برای شروع و ادامه رسیدگی دادگاه، لازم و تعیین کننده است و بدون درخواست خواهان، نه تنها دادگاه از شروع رسیدگی به یک اختلاف مدنی، ممنوع است (ماده ۲ ق.آ.د.م.)، بلکه در ادامه دادرسی هم اگر این درخواست، منتفی شود، ادامه رسیدگی دادگاه، با خصوصی بودن رابطه اصحاب دعوا، سازگار نیست و در عمل هم، دادگاه در ادامه دادن به رسیدگی ای که خواهان، پی گیر آن نباشد و در آن مشارکت نکند، دچار مشکل می شود و نمی تواند رسیدگی مفید و مناسبی انجام دهد.

در جمع این مصلحت های متقابل، می توان بر این عقیده بود که استرداد دعوای بدوی در مرحله شکایت از رأی، به قیاس اولویت بند (ج) ماده ۱۰۷ ق.آ.د.م. مشروط به انصراف کلی از دعوا شود و با توجه به رسیدگی کامل که انجام شده و منتهی به صدور رأی شده است، اثری بر رضایت طرف مقابل نیز مترتب نشود و در نتیجه با صدور قرار سقوط دعوا، راه اقامه مجدد دعوا مسدود شود.

برآمد

از آنچه در این مقاله گذشت می توان چنین نتیجه گرفت که با وجود اشتراک و یکسان بودن کاهش خواسته و استرداد دادخواست و دعوا در ماهیت، هم در قانون و هم در دیدگاه ها، به نحو بسیار متفاوتی در مورد کاهش و استرداد در مراحل شکایت از آراء عمل شده است؛ به این ترتیب که برخلاف کاهش خواسته که در ماده ۹۸ ق.آ.د.م. برامکان آن در «تمام مراحل دادرسی»، تصریح و تأکید شده و کاهش در مراحل شکایت از آراء، ناظر به کاهش خواسته بدوی در آن مراحل تلقی می شود، در خصوص استرداد دعوی بدوی در مراحل شکایت از آراء، در قانون، صراحتی وجود ندارد و از جهت نظری هم در برابر آن مقاومت می شود. در مقابل، استرداد دادخواست شکایات از آراء، حداقل در دو مورد از شکایات (تجدیدنظر و فرجام)، مورد قبول قانونگذار واقع شده (مواد ۳۶۳ و ۴۱۵ ق.آ.د.م.)، ولی کاهش خواسته دادخواست شکایت از رأی، نه در قانون، مورد توجه و بیان واقع شده و نه در نظر، روی خوشی به آن نشان داده شده است.

شایسته است با توجه به سنخیت و تناسب کاهش و استرداد، در قانون و دیدگاه ها و در رویه محاکم، رفتار هماهنگی با آن دو، صورت گیرد و بهتر است استرداد دادخواست شکایت از آراء و کاهش خواسته آن، که نتیجه آن، زودتر خاتمه یافتن دادرسی و جلوگیری از اطاله بیشتر با منتفی شدن شکایت به طور کلی یا جزئی است، پذیرفته شود، ولی در تأیید استرداد دعوی بدوی یا کاهش آن در مرحله شکایات از آراء، با توجه به دادرسی های انجام شده در مراحل قبلی، احتیاط شود و در صورت پذیرش هم اثری بر آن بار شود که حتی الامکان مانع تجدید و تکرار دادرسی های انجام شده قبلی باشد.

منابع

- ابهری، حمید (۱۳۹۱)، *آیین دادرسی مدنی ۲*، بابلسر: دانشگاه مازندران، چ ۱.
- افتخار جهرمی، گودرز و مصطفی‌السان (۱۳۹۶)، *آیین دادرسی مدنی*، چ ۲، تهران: میزان، چ ۱.
- پژوهشگاه قوه قضائیه، *سامانه ملی آرای قضایی* (<https://ir.ac.jri.ara/>).
- پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۳)، *مجموعه آرای قضایی دادگاههای تجدیدنظر استان تهران (حقوقی) دی ماه ۱۳۹۱*، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه، چ ۲.
- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۰)، *آیین دادرسی مدنی (۲)*، تهران: میزان، چ ۱.
- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۰)، *آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی*، تهران: میزان، چ ۲.
- زراعت، عباس (۱۳۸۹)، *محصای قانون آیین دادرسی مدنی*، تهران: ققنوس، چ ۳.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۹)، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، چ ۲، تهران: دراک، چ ۲۴.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۸)، *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، چ ۳، تهران: دراک، چ ۱۵.
- صدرزاده افشار، سید محسن (۱۳۸۷)، *آیین دادرسی مدنی و بازرگانی دادگاههای عمومی و انقلاب*، چ ۳ (ج ۱، ۲ و ۳ در یک مجلد)، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد علامه طباطبایی، چ ۱۰.
- طهماسبی، علی (۱۳۹۷)، «قواعد استرداد دادخواست تجدیدنظر در فرض تعدد طرفین دعوا»، *تعالی حقوق*، شماره ۱.
- غفاری، جلیل (۱۳۸۴)، *آیین دادرسی مدنی ۳*، تهران: دانشگاه پیام نور، چ ۳.

- قلی زاده، احد (۱۳۸۲)، *آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب* (۳)، اصفهان: دانشگاه اصفهان، بی جا.
- کریمی، عباس (۱۳۸۹)، *آیین دادرسی مدنی*، تهران: انتشارات مجد، چ ۲.
- کریمی، عباس (۱۳۹۷)، *چهل گفتار حقوقی*، تهران: انتشارات دادگستر، چ ۱.
- کریمی، عباس، و حمیدرضا پرتو (۱۳۹۵)، *آیین دادرسی مدنی*، چ ۲، تهران: نشر دادگستر با همکاری انتشارات دکتر عباس کریمی، چ ۱.
- محسنی، حسن (۱۳۹۷)، «تصرفات دادخواهان در دعوا و دادرسی (رویکرد تطبیقی)»، *مطالعات حقوق تطبیقی*، شماره ۱۰.
- مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه (۱۳۹۶)، *پیشینه رویه قضایی ایران در ارتباط با آیین دادرسی مدنی*، چ ۲، تهران: مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضاییه، چ ۱.
- مسیحی، مهرزاد (۱۳۹۶)، *قانون آیین دادرسی مدنی در آیین آراء قضایی و نظرات مشورتی*، تهران: خرسندی، چ ۱.
- مهاجری، علی (۱۳۸۷)، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، چ ۱، تهران: فکرسازان، چ ۱.
- مهاجری، علی (۱۳۸۹)، *مبسوط در آیین دادرسی مدنی*، چ ۳، تهران: فکرسازان، چ ۲.
- مهاجری، علی (۱۳۹۰)، *قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی*، تهران: فکرسازان، چ ۱.
- میرزایی، علیرضا (۱۳۹۴)، *محشی قانون آیین دادرسی مدنی*، تهران: بهنامی، چ ۹.
- نهرینی، فریدون (۱۳۹۴)، «زوال دادرسی به جهت استرداد دعوا»، *تحقیقات حقوقی*، شماره ۷۰.